

عباس میرزا

از نظر

یک جهانگرد آلمانی

کتابخانه مدرسه لایپزیگ

ترجمه

اکبر اصغری تبریزی

(دکتر در زبان و ادبیات فرانسه)



پرویشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

برگزیده و برگردان از متن فرانسه  
توسط : اکبر اصغری تبریزی  
(دکتر در زبان و ادبیات فرانسه)

# عباس میرزا

## از نظر يك جهانگرد آلمانی

### مقدمه

کتابی که اینک ترجمه بخشی از آن به خوانندگان فاضل و صاحب نظر «بررسیهای تاریخی» تقدیم می گردد در حقیقت سفرنامه ای است که در سال ۱۸۱۷، یعنی پس از بسته شدن قرارداد گلستان (که در سال ۱۸۱۳ به جنگهای ده ساله ایران و روس موقتا پایان داد) بقلم یکی از اعضای سفارت اعزامی از جانب امپراطور روس الکساندر اول به سرپرستی ژنرال یرمولف به ایران، نوشته شده است.

صاحب این سفرنامه، موریس دوکتر بوئه (Maurice de Kotzebue) که افسری از رشته مهندسی وابسته به ارتش امپراطوری روس میباشد گرچه در خاک روسیه تولد یافته است ولی اصلاً آلمانی است. از مطالعه سفرنامه او چنین مستفاد میشود که وی با وجود اینکه بسیار مورد علاقه و توجه شخص ژنرال یرمولف، سفیر روس، بوده و در دربار ایران مورد عنایت و تفقد خاص فتحعلیشاه قاجار نیز قرار

میگیرد - یا در متن چند و چون ماموریت سیاسی سفارتی که خود یکی از اعضای آن بود قرار نداشته - (چیزیکه احتمالش بسیار ضعیف مینماید) - و یا به دلایلی که با توجه به وجود رقابتهای شدید دول مختلف بیگانه در صحنه سیاست ایران آن روز بسیار منطقی بنظر میرسد عمداً از افشای آن خودداری کرده است . بهر حال يك چیز از لابلای سطور این کتاب جالب و خواندنی روشن میگردد و آن اینکه نظارت در حسن اجرای مواد قرارداد گلستان و بویژه تلاش در راه تحکیم و تقویت مبانی دوستی و تفاهم بین ایران و روس ظاهراً در صدر اهداف این ماموریت قرار داشته است و در حقیقت همه چیز در این اثر حاکی از آن است که ژنرال یرمولف قبل از هر چیز همانا يك سفیر تفاهم و دوستی بوده و ایران را در حالی ترك میکند که از نتایج ماموریت کوتاه (از ۱۲ ژوئیه تا ۲۴ سپتامبر ۱۹۱۷) خود بسیار راضی و خشنود بنظر میرسد.<sup>۱</sup>

و اما انگیزه مترجم از انتخاب و برگردان این بخش خاص از سفرنامه مزبور همانا تصویر زنده و گیرائی است که نویسنده از صفات حمیده و سجایای اخلاقی و کاردانی و لیاقت عباس میرزا، این فرزند رشید و شجاع ایران زمین بدست میدهد.

### ترکیب سفارت

- سرلشکر «یرمولف» ، سفیر فوق العاده و وزیر مختار .  
 «نگری» و «سوکولوف» ، مشاورین سفارت .  
 سرهنگت «یرمولف» ، مارشال سفارت .

۱- این مطلب در کتاب «تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران در دوره معاصر» تألیف استاد سعید نفیسی نیز تأیید گشته است، (نقل از مجموعه سه فقره نامه ←

رایزن «کودباشف» ، منشی سفارت .

رایزن «ریشلفگی» کمیسر عالی سفارت.

ماژور «کروز» خزانه دار .

و چندین افسر و مترجم دیگر<sup>۲</sup>

علاوه بر افراد یاد شده شاهزاده‌ای از ایالت «کاباردین» با ملتزمین رکابش که هشت نفر بودند سفارت را همراهی میکرد. ناگفته نماند که تعداد بیست و چهار سرباز نخبه، بیست و پنج قزاق از ارتش منظم و بیست قزاق از افراد چریک از بدو ورود اعضای سفارت به مرز ایران آنان را اسکورت مینمودند . بدین ترتیب جمع کل افراد سفارت، با احتساب خدمه آن، به حدود سیصد نفر

→ که روزنامه‌های لندن درباره حکومت وقت ایران نوشته و توسط میرزا نایب‌السلطنه میرزا صالح در ۱۸۲۳ م. (۱۲۳۸ ق .) به امر عباس میرزا انتشار یافته است) : «در سنه هزار و هشتصد و هفده (۱۲۳۲ ق.) جنرال برموف برای سرداری و حکومت گرجستان معین شد. پنجاه هزار سالدات (سرباز - از واژه فرانسوی Soldat) خوب ابواب جمع اوگشته ، بلباس و لقب ایلیچی گری با جوانان قابل و نجیب داخل پایتخت آذربایجان و ایران شده ، دولت ایران هم منتهای حرمت و عزت باو کردند . مشاورالیه بعد از اتمام توابع مصالحه نامه ممضی شده کروئل مزاروویچ (Mazarovitch) را بلقب کارگزار دولت روس در تبریز گذاشته ، خود به تقلیس مراجعت نمود. الخ...» لیکن این فضای تفاهم و دوستی بین ژنرال برموف و دولت وقت ایران دیری نپائید و از سال ۱۸۲۵ م. (۱۲۴۰ ق.) روبه تیرگی نهاد : «در سنه ۱۲۴۰ هجری مطابق ۱۸۲۵ عیسوی مصلحت گزار مذکور (کروئل مزاروویچ) وارد اردوی همایون به چمن سلطانیه گردید، بوقتی که شرفیاب حضور مبارک شاه شد و عرضها را نمود جواب همایون بمصلحت گزار مذکور چنین صادر شد که : اگر دولت روسیه در نظر دارد که با ما رسماً جنگ کند سببهای بسیار میتوان جست...» مراجعه فرمائید به مجلد دوم از کتاب یادشده در بالا (انتشارات بنیاد - تهران ۱۳۴۴ - صفحات ۲۲۲، ۲۴۰ و ۲۴۹) - م

۲- اسامی این افراد مطابق توضیح مترجم فرانسوی کتاب، در نسخه اصلی

آن مذکور افتاده است . م .

بالغ میشد.

در مقدمه‌ای که پدر نویسنده بر این کتاب مینویسد ، مینویسد ، احوال او را چنین شرح میدهد :

«مؤلف این خاطرات مرد جوانی<sup>۲</sup> است که سرگذشت زندانی شدن خود در فرانسه را اخیراً بصورت کتابی انتشار داده است. وی از وقتیکه از ماموریت خود در ایران فارغ گشته است در گرجستان روسیه سرگرم نقشه برداری نظامی میباشد .

وی چندی پیش ، ضمن تسلیم یادداشتهای خود به پدرش ، از او تقاضا کرد که آنها را به چاپ رسانده و منتشر سازد . در اینجا لازم به یادآوری میداند که - (همانطور که خواننده خود در خواهد یافت) - قصد نویسنده جوان از نوشتن این خاطرات ، برخلاف پیشینیان او (شاردن و ملکم) ، هرگز توصیف سرزمین ایران نبوده ، بلکه او ، با اجازه و بتوصیئ شخص سفیر روس (سرلشگر یرمولف) ، تنها کوشش نموده است تا گزارشی واقعگرا از مشاهدات خود در طول این ماموریت دیپلماتیک در ایران را بدست بدهد .

نظر به اینکه نگارنده این اثر تاریخی از همان نخستین سالهای جوانی خود در نیروی زمینی و دریایی بخدمت نظامی اشتغال داشته است لاجرم شیوه او در نگارش از موقعیت خشک و خشن وی متأثر میباشد ، اما با این حال او امیدوار است که با گزارش کردن عین آنچه دیده است توأم با شور و حال خاص سنین جوانی ، بتواند جلب توجه نماید چه ، در این راه ، عشق به راستی و حقیقت تنها هادی قلم وی بوده است.»

۳- پسر نماینده نویسنده مشهور آلمانی ، اوگوست دوکتر بوته ، که چندی پیش بضرط خنجریك آدمکش از پای درآمد . آقایان موریس و او تون (Othon) دوکتر بوته ، پسران او ، پیشتر سروان کروزنسترن (Krusenstern) و سفیر روس آقای دورزانف (De Resanoff) را به زاین همراهی کرده اند .

ویمار<sup>۴</sup>؛ آوریل ۱۸۱۸، اوگوست دوکتز بوئه.

\*\*\*

### (...) ورود اعضای سفارت به شهر تبریز :

گرما و افعا طاقت فرسا شده بود . اما از گرما بدتر گردو خاک بود که ما را سخت کلافه میکرد بطوریکه دیدن هر چیزی را در پیرامون ما غیر ممکن میساخت و در عرض کمتر از یک ربع ساعت سراپای ما را غبار غلیظی پوشاند . ازدحام جمعیتی که به استقبال ما شتافته بودند بعدی بود که حتی زور سرنیزه ها و قنذاق تفنگهای سربازان درگشودن گذرگاهی پیشاروی ما کارگر نمیشد . بالاخره پس از یکساعت راه پیمایی سخت و طولانی ، به استراحتگاه خود رسیدیم بدون آنکه توانسته باشیم چیزی از شهر را تمیز بدهیم .

وقتی وارد حیاط بیرونی شدیم به يك گارد افتخار برخورداریم که در آنجا بمناسبت ورود ما مستقر شده بود . به درون خانه که درآمدیم انواع و اقسام نوشیدنی ، که پیشاپیش توسط صاحبخانه مهیا شده بود ، را به ما عرضه کردند . و اما صاحب خانه ای که ما در آن فرود آمده بودیم میرزا بزرگ نام داشت که در آن هنگام قائم مقام ولایت تبریز بود و عباس میرزا ولایتعهدرا در رتق و فتق امور رایزنی میکرد . پسر او بایکی از دختران فتحعلیشاه ازدواج کرده بود که میگفتند از جمال بهره ای فراوان داشت . بعلاوه من میرزا بزرگ را شخصاً آدمی زیرک و نکته سنج یافتم . او بسیار مقدس بنظر میرسید و دوست داشت او را درویش بخوانند . لیکن خست او و مطالبه مالیات بیش از حد از جانب او مردم را سخت ناراضی کرده بود و بهمان نسبت که شاهزاده

۴-Weimar : شهری در آلمان: موطن گوته و شیلر، شعراى نامدار آلمانی قرن

عباس میرزا مورد علاقه و ستایش بود ، وی مورد تنفر و انزجار همگان قرار داشت . باری ، خانه این شخصیت بزرگ مانده همه کاخهای ایرانی از یکعده حیاطهای کوچک و اطاقهای تنگ و باریک و تودرتو تشکیل یافته بود.

فردای روز ورود ما به شهر تبریز ، میرزا بزرگ به ملاقات سفیر آمد و سفیر نیز همانروز بعد از شام به دیدن او رفت . این دید و بازدید دیپلماتیک اغلب در رد و بدل کردن تعارفات مفصل و ابراز علاقه و احترام متقابل خلاصه میشد . ما به صبر و حوصله ژنرال (سفیر روس) آفرین گفتیم و مخاطبین ایرانی او از فصاحت و بلاغت او در شگفت ماندند چرا که او توانست در فن سخنوری بر میزبانان خود پیشی بگیرد.

سومین روز اقامت ما در این شهر که مصادف بود با سالروز تولد «کسنتانتین» دوک بزرگ ، برای ملاقات ما با شاهزاده عباس میرزا تعیین شده بود .

ما تازه از انجام نماز و مراسم مذهبی خود فارغ شده بودیم که افسران ارشد عباس میرزا بسرآغمان آمدند . کوچها در تمام مسیر بین استراحتگاه ما و کاخ ولایتعهد بوسیله دو ردیف سرباز احاطه شده بود . تعداد زیادی اسب پرورش یافته بازین و یراق زرین را تاجلوی درب اقامتگاه ما آورده بودند . چندین سواره پیشاپیش ما اسب می تاختند . احدی از ساکنان شهر را یارای نزدیک شدن به موکب ما نبود . ما در یک حیاط بزرگ و زیبا از اسب فرود آمدیم و پیاده چندین حیاط دیگر که نسبتاً کوچکتر بودند ، را پشت سر گذاشتیم .

در دو طرف مسیر ما کوشکهایی قرار داشت که اعیان و اشراف شهر در ایوان آنها مستقر شده بودند . بمجرد نزدیک شدن سفیر همگی به احترام او از جای برخاستند و در برابرش تعظیم



نمودند . بالاخره ما وارد باغی شدیم که کاخ ولایتعهد مشرف بدان بود . در برابر صحن کاخ آبنمای زیبایی قرار داشت که آب زلالی از فواره آن بیرون میجهید . پرده‌ای از دیبای سرخ بین آن و اشعه سوزان آفتاب حایل شده بود . شاهزاده عباس میرزا بر سکوی کاخ ایستاده و چشم به فوران آب درپیش روی خود دوخته بود . در سمت راست او، نزدیک دیوار، قائم مقام میرزا بزرگ ایستاده بود و در سمت چپ وی سه شاهزاده جوان غرق در طلا و سنگهای قیمتی جلب توجه مینمودند . این سه کسانی جز برادر، پسر و برادرزاده او نبودند . هیچکس دیگری بین افراد مزبور و ما حایل نبود .

عباس میرزا که شخصا از هر نوع تجمل و تجمل پرستی بیزار بود ، ردایی بسیار ساده از دیبای سرخ با حاشیه نقره بافت برتن و بمانند همه ایرانیان کلاهی مشکی از پوست بره بر سر داشت . خنجری گوهر نشان بعنوان تنها شیئی زینتی بر کمرش خودنمایی میکرد . همانطور که سفیر روس داشت بطرف او میرفت ، او نیز چند قدم پیش آمد و بارویی گشاده و پراز صفا و صمیمیت دست بسوی وی دراز کرد . سفیر روس نامه‌ای را که از جانب تزار حامل آن بود به عباس میرزا تقدیم نمود . شاهزاده ایرانی نامه را گرفت و بشیوه معمول در مشرق زمین آنرا بالای سر نهاد و سپس در طاقنمای مجاور خود جایش داد .

وارث تاج و تخت ایران در حدود سی و پنج سال دارد . او مردی است خو بروی و خوش منظر و آداب و رفتارش حکایت از اصالت و نجابت او میکند . کلامش نغز و گفتارش متین و با وقار است و ضمن سخن گفتن ، بسیار بجا و بموقع لبخندی بر لبانش نقش می بندد . نگاهش حاکی از رأفت و مهربانی و صفا و یکرنگی است .

طبیعت او از هرگونه قساوت و بیدادگری بیزار بوده و تا آنجا که میتواند از بروز آن در قلمرو خویش جلوگیری میکند.

پس از پایان تشریفات معمول مقدماتی، عباس میرزا نسبت به شناسائی یکایک افسران عضو سفارت، ابراز علاقه نمود. او در مقابل معرفی هر یک از افراد نکته‌ای جالب و مناسب شأن و مقام وی میگفت. مثلاً در برابر سفیر پس از اظهار اینکه نشانه‌ها و درجات پرافتخاری وی نمایانگر رشادت و خدمات برجسته او میباشد از او پرسید نکند که او آثار زخمی که در پایش دارد و موجب لنگیدنش شده است، را از جنگ اخیر بین ایران و روس بیادگار برده باشد؟!

و سفیر در پاسخ این نکته ظریف شاهزاده ایرانی اظهار داشت که اولاً زخم پایش بعدی نیست که زندگیش را بخطر بیندازد و در ثانی پذیرایی گرمی که از او در ایران بعمل می‌آید خاطرات تلخ گذشته را از ذهن او میزداید. عباس میرزا که آشکارا از شنیدن این جواب از جانب سفیر روس تحت تأثیر قرار گرفته بود، ابراز اطمینان کرد که آنچه در قدرت دارد بکار خواهد برد تا اقامت او و همراهانش را در شهر تبریز شیرین و دلپذیر سازد. آنگاه، بعد از انجام پاره‌ای مذاکرات که بین آندو صورت گرفت، ژنرال (سفیر روس) از شاهزاده عباس میرزا تقاضای مرخصی نمود. همچنانکه ما داشتیم برمیگشتیم، سفیر روس شاهزاده ایرانی را دید که برسبیل ادب و احترام، بیحرکت برجای خود مانده است. لذا بدستور وی، ماهمگی بسوی او عقب گرد نمودیم و برای بار دیگر در برابرش مراسم احترام بجای آوردیم. باوجود محاسن بلند و سبیل‌های کلفت و پرهیبتش، عباس میرزا توانسته بود در همان دیدار اول در قلوب ما نفوذ بکند. آجودان مخصوص

او که ما را تا اقامتگاهمان همراهی می‌کرد ، در طول راه با شور و هیجان وصف ناپذیری از او برای ما سخن می‌گفت و او را تا حد يك رب‌النوع می‌ستود .

در آن ایام گروهی افسر انگلیسی نیز در تبریز سکونت داشتند که وابسته به کمپانی هند شرقی انگلیس بودند. آنها برای عرض احترام بدیدن سفیر روس آمدند و ما به صرف شام دعوتشان کردیم ، آنها عبارت بودند از سرگرد «لیندسی»<sup>۵</sup> ، سرگرد «مچینتوش»<sup>۶</sup> ، سروان «هارد»<sup>۷</sup> ، سروان «موتیس»<sup>۸</sup> (که بهمراه ملکم به ایران آمده است) ، دکتر «کورمیک»<sup>۹</sup> و ستوان «ویلاک»<sup>۱۰</sup> این آخری که کاردار سفارت انگلیس در ایران میباشد و دکتر «کمپبل»<sup>۱۱</sup> «آنموقع در تهران ، نزد شاه بسر میبردند . بسیاری از این افسران مدت‌هاست که در ایران اقامت دارند. آنها همگی از اینکه در آن شب میتوانند شامی به سبک اروپایی صرف کنند خوشحال بوند و موسیقی ما بویژه برشعف و شادی آنان افزود چرا که مدت‌مدیدی بود که نظیر آنرا نشنیده بودند . همه آنها مدتی در هندوستان بسر برده‌اند و از آب و هوای بد و کشتندۀ آن کشور داستانها دارند.

بعد از صرف شام ، به ما خیر دادند که از جانب شاهزاده

5— Major Lindsay

6— Major Machintosh

7— Lieutenant Hard

8— Lieutenant Moutis

9— Dr. Cormik

10— Capitaine Willok

11— Dr. Campbell

عباس میرزا چند رأس اسب برای ماگسیل شده است تا به اتفاق او در شهر گردشی کنیم. مافی الفور بر پشت اسبهای خود نشستیم و بطرف کاخ عباس میرزا راه افتادیم. همینکه به مقابل کاخ رسیدیم، عباس میرزا با اسب خود ظاهر شد و به جمع ما پیوست. ما در حومه شهر به گروهی از طوایف کرد برخوردیم که سرگرم نواختن ساز بشیوه خاص خود بودند. این نوازندگان جمعیست نفر بودند و جامه‌هایی الوان برتن و کلامی سرخ و کله‌قندی بر سر داشتند. آنسوی دروازه شهر یک دسته از سربازان کرد که با هیجده دستگاه توپخانه سبک صف‌آرایی کرده بودند نظر ما را بخود جلب نمودند. شاهزاده اظهار تمایل کرد که در حضور ما از این گروهان سان ببیند. بعد از اینکه ما از برابر جبههٔ اکراد و توپهایشان گذشتیم، عباس میرزا، در حالیکه سفیر روس در کنار او و بقیه اعضای سفارت از پشت سر او را همراهی میکردند، به افراد خود دستور مانور نظامی داد.

بمجرد دریافت این دستور، افراد کرد به چند گروه تقسیم شدند و بسوی هدفهای فرضی یورش برند. سرعت و مهارت عملیات آنان و اقامت معجزه‌آسا بود. سلاح مورد علاقه آنان نیزه است که آنرا از بالای سر خود بعقب برده و با تمام نیرو و شدت بطرف پرتاب می‌کنند. بعلاوه آنها چندان رعایت حال اسب را نمیکند و آنرا در حین تاخت چهار نعل یکمرتبه متوقف می‌سازند، بدون آنکه توجه کنند که این کار ممکن است بقیامت شکستن کمر حیوان تمام شود؛ بعد بلافاصله نیم چرخ می‌زنند و با همان سرعت به عقب می‌تازند. از اینجاست که اسبهای ایرانی عموماً استقامت چندان در پا ندارند. من در بارهٔ اسبهای ایرانی تعاریف ستایش‌آمیز بسیار شنیده‌ام لیکن باید بگویم که تیزپایان انگلیسی که من در روسیه در خدمت کنتس «اورلف» و کنت

«ساوواستشی» و نزد بسیاری دیگر از اعیان و اشراف این کشور دیده‌ام ، بزعم من بمراتب برترند، هرچند که من در این رشته زیاده‌خبره نیستم اسبهای ایرانی گردن درازی دارند و موقع راه رفتن سرخود را بجلو خم میکنند ، سینه آنها زیاد فراخ نیست و پاهایشان نسبت به قدشان بلند است و بهمین جهت از حدت کافی برخوردار نیستند ، بطوریکه تنها يك مهتر قادر است چند اسب را براحتی هدایت کند و حال آنکه در روسیه گاهی حتی چندین نفر به آسانی از عهدهٔ مهار کردن يك اسب خاصه وقتیکه هنوز رام نشده است ، بر نمی‌آیند. خود ایرانیان اسبهای تازی را ترجیح می‌دهند .

بعد از انجام چند رشته عملیات نظامی ، عباس میرزا توسط آجودان مخصوص خود، نیزه‌ای به فرمانده اکراد داد. فرمانده هدیه را گرفت، آنرا سه بار بالای سرخود برد و بوسید. ما آنگاه به بازدید از قورخانه پرداختیم عباس میرزا از ژنرال تقاضا نمود که در جبهه راست موضع بگیرد. و اما خود او مهمیز بر اسب زد، تا وسط خط جبهه چهار نعل بتاخت و شخصا فرماندهی افواج توپچی را بعهده گرفت . سرگرد انگلیسی که توپچی های ایران را تعلیم داده است تمام طول خط جبهه را فعالانه میپیمود در حالیکه يك سواره نظام ایرانی از صنف قورخانه از پشت سر او را همراهی مینمود. توپچی ها با مهارتی واقعا اعجاب آور به روی هدفی فرضی متشکل از يك تخته پارهٔ مدور که به فاصله بسیار دوری از آنها تعبیه شده بود آتش گشودند . گرچه هیچیک از گلوله ها به هدف نخورد ولی همهٔ آنها بدان نزدیک شدند . عباس میرزا از نشانه گیری افراد خود ناراضی بنظر میرسید. اما سفیر روس بدون هیچگونه شایبه غرض و مداخله ای به او اطمینان داد که اگر این افراد به

همین مهارت و شدت به روی آتشبارهای دشمن شلیک کرده بودند، یقیناً همه آنها را منهدم میساختند. این تعریف و ستایش بی‌شائبه از جانب سفیر روس که خود ژنرال صنف قورخانه بود، طبعاً برای شاهزاده عباس میرزا بسیار با ارزش و خوشحال‌کننده بود. من باید در این مورد خاطر نشان کنم که فقط چند سال است که عباس میرزا نظام سپاهیگری و مانورهای مربوط به آن را از فرنگ وارد قشون منظم و قورخانه ایران نموده و در این راه، با برخورداری از وجود افسران برجسته انگلیسی، به موفقیت‌های سریع و درخشانی دست یافته است. کسانی که دلبستگی عمیق ایرانیان را به آداب و رسوم دیرین خود و اکراه آنها را از هرگونه تغییر و تحول میدانند، میتوانند رنج و زحمتی، که ولایتعهد در انجام این وظیفه خطیر بر خود هموار نموده است، را بخوبی در ذهن خویش مجسم نمایند. این تنها از مردی روشن بین و شاید تا حدودی استثنائی مثل او برمیآید که بتواند سربازانی این چنین منضبط و لایق در شهر تبریز تربیت بکند. تلاشهای عمده او متوجه پیاده نظام و صنف قورخانه گردید و این خود دلیلی است نمایان بر رأی سلیم و حسن تدبیر او، چرا که سواره نظام ایران نسبتاً خوب بود (هرچند که نمیشود آنرا با قشونهای منظم جهان همسنگ دانست). بعلاوه سواره نظام ایران و شیوه مانور آن از دیرباز اسباب افتخار و مباهات ملت ایران بوده است و بر مبنای همین اصل بود که عباس میرزا اقدام به هرگونه ابداع و نوآوری در این صنف را دور از احتیاط و چه بسا خطرناک میدید.

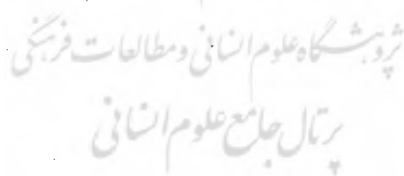
او در این اقدامات اصلاحی خود همواره از جانب پدر تاجدارش مورد حمایت و پشتیبانی خاص قرار داشت. فتحعلیشاه او را از میان پسران خود (با آنکه فرزند ارشدش نبود) نه فقط بخاطر

لیاقت و کمالات ذاتی وی، وهم از آنجهت که او، بمانند خودش، از مادری از دودمان قاجار بدنیا آمده بود، بعنوان وارث اورنگ کیانی تعیین کرده بود برادر ارشد عباس میرزا<sup>۱۱</sup>، که فرمانروایی ولایات جنوب ایران را برعهده داشت، طبعا از اعطای این برتری به کسی که بنا بر ناموس طبیعت می بایست زبردست او باشد، خشنود نبود. البته ناگفته نماند که وی مردی بود طبیعتا خشن و خونخوار که از کشتن افرادی بیگناه بنام جنایتکاران حکومتی در حضور خود با درآوردن چشم و قلب آنان و با دادن شکنجه های فجیع دیگر نظیر این به آنها، لذت میبرد. بعلاوه او در بسی اعتبار کردن عباس میرزا در اذهان خانواده های بزرگ ایرانی که فرزندان آنها در قشون ولایتعهد خدمت میکردند تلاش فراوان نموده و باید بگویم تا اندازه ای هم در این راه توفیق یافته بود: حربه عمده او در نیل به هدف اخیر عبارت از این بود که ایجاد قشون منظم در ایران را نه تنها عملی موهن، بلکه به لحاظ «حشر و نشر» و روابطی که چنین اقدامی خواه ناخواه با «بیگانگان» ایجاد مینمود چیزیکه با اصول مذهب رایج در کشور ایران (اسلام) بهمیچوجه هماهنگی و انطباق نداشت، کرداری کفرآمیز و جنایتی حکومتی در برابر افکار عمومی جلوه میداد. این شاهزاده بدنهاد هرچاکه میرفت و باهرکس که می نشست، نخستین کلامش این بود که توجه و علاقه برادرش نسبت به فرنگیها دیر یا زود انقلابی ویرانگر در آداب و رسوم و لباس و حتی مذهب ایرانیان بوجود خواهد آورد. این سخنان بر ذهن آن دسته از ایرانیان که درگیر و دار

۱۲- «محمدعلی میرزای دولتشاه»، که بقول پاره ای از مورخین مرد بیمه ری آقا محمدخان قاجار بوده است، اینان سبب اصلی رجحان فتحعلیشاه رادر انتخاب عباس میرزا بعنوان ولیعهد در همین امر دانسته شد. (م.)

پیشداوری‌های کهنه سخت اسیر بوده و يك زندگی توأم با بطالت و تن‌آسایی را بمراتب بیشتر دوست داشتند تا اینکه خود را مقید به انجام تمرینات سخت و روزمره بدنی و انضباط خشك سپاهیگری سازند، اثری بس فریبنده و سحرانگیز داشت.

اما همه این فتنه‌انگیزی‌ها برای عباس‌میرزا در ادامه راهی که پیش گرفته است مطلقاً بی‌تأثیر مینماید: او هم اکنون دو تن از پسرانش را جهت دیدن آموزش نظامی به انگلستان گسیل‌داشته است<sup>۱۳</sup> و از شواهد و قرائن چنین برمی‌آید که خود او می‌رود تا برای ایران همان گردد که پطر کبیر برای روسیه بوده است.



۱۳- این مطلب برای مترجم تازگی دارد و چون در هیچیک از منابع معتبر ایرانی ذکری از آن نرفته بنظر میرسد که باید به‌قید احتیاط تلقی گردد. - م